



دنیا از نگاه اشیاء

ژورنال علمی-انسانی و مطالعات فرهنگی

کرد که هر کدام حرفهای بسیاری برای گفتن داشتند. او که از کوچک شدن خود احساس یأس و ناامیدی می‌کرد، با شنیدن سر گذشت گلدان، سینی، تختخواب، پله و چند وسیله دیگر به زندگی امیدوار شد. پاک کن دانست که همه آنها تنها هستند و هیچ یار و همدمی ندارند. اما او که در جمع دوستان خود، خودکار، مداد تراش و جامدادی قرار داشت نتوانسته بود به ارزش دوستی پی‌ببرد. پاک کن از کار خود پشیمان شد. حالامی‌خواست هر چه زودتر نزد دوستان و صاحبش برگردد، اما راه باز گشت را گم کرده بود. از هر چیزی که سرراهش می‌دید، سراغ صاحبش را می‌گرفت. سرانجام در انتهای سفر خود به مدادهایی برخورد که آنها نیز صاحبشان را گم کرده بودند. یکی از مدادها سعی کرد او را در رسیدن به مقصدش یاری کند. پاک کن که پیش از این از مدادهای می‌ترسید، وقتی فهمید که مدادمی‌خواهد به او کمک کند، خوشحال شد. پاک کن در سفر خود تجربه‌های زیادی آموخت و بخصوص فهمید که کوچک شدن یا بزرگ شدن مهم نیست، بلکه آنچه ارزشمند است، کسب رضایت دیگران و مفید واقع شدن است.

به نظر می‌آید که نویسنده این داستان، چند پیام و نکته

داستان حاضر بیانگر سرگذشت پاک‌کن کوچکی است که ترس، او را به سوی سفری اکتشافی سوق می‌دهد. در این اثر تخیلی (فانتزی) مصور، با ماجراهای شگفت‌انگیز «پاک کن ترسو» آشنا می‌شویم.

پاک کن گرد و سبز رنگ به دلیل وجود مدادهایی که در کنارش زندگی می‌کردند، احساس آرامش نداشت. اواز بودن در کنار مدادها می‌ترسید. یک روز که تنها و بی‌کار نشسته بود، تصمیم گرفت فرار کند و خود را نجات دهد. سپس با قلم خوردن خود را روی زمین انداخت و از دیدن محیط جدید شگفت زده شد. پاک کن که پیش از این فکر می‌کرد دنیا یعنی روی میز تحریری که محل زندگی او و دیگر وسایل جامدادی بود، با تعجب به اطراف نگریست. در این دنیای جدید، ابتدا با پایه‌های صندلی برخورد کرد و ناگهان از مشاهده تصویر خود در یکی از پایه‌ها ناراحت شد. پاک کن با کمال تعجب دیدبا گذشت زمان، به جای اینکه بزرگتر شود، کوچکتر شده‌است. او با اندکی تأمل دانست که پاک کردن واژه‌های نادرست، سبب کوچک شدنش گشته است. این مسئله باعث شد او به سفری اکتشافی برود و راز دوباره بزرگ شدن را بیابد. پاک کن در حین سفر خود با وسایلی برخورد

نام کتاب: پاک کن ترسو گمشده
جستجوگری که کاشف شد
نویسنده: زرین رستمی‌وند
تصویرگر: فریبا جعفری
ناشر: سوره (حوزه هنری)
چاپ اول: ۱۳۷۸
شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۴۰ صفحه
قیمت: ۱۲۰۰ ریال

زهرا دامیار

تربیتی را در نظر داشته است.

پیام اول داستان این است که سفر و معاشرت با دیگران سبب افزایش تجربه و دانش خواهد شد.

خواندن داستانی درباره اشیاء برخلاف سایر داستانها که به انسانها و حیوانات می‌پردازند، به پرورش تخیل کودک کمک می‌کند. این داستان حسن نوع دوستی را در کودکان تقویت نموده، آنها را وادار می‌کند با دیدگاهی تازه‌تر و عمیقتر به محیط اطراف خود بنگرند.

پاک کن ترسوی گمشده و ماجراهایش بچه‌ها را به فکر استفاده صحیح و بهینه از وسایلیشان می‌اندازد.

از طرفی کودکان با خواندن این داستان در می‌یابند که برای پیدا کردن اشیاء گمشده خود باید بیشتر دقت کنند و به زیر پایشان هم نگاهی بیندازند. البته ضعفهایی نیز در داستان به چشم می‌خورد.

اولین مسئله، عنوان طولانی داستان است. نویسنده با استفاده از صنعت «تنسیق صفات» نام اثر راه پیچیده و حفظ و یادگیری آن را برای کودک دشوار کرده است. مشکل دیگر، عدم رعایت قواعد دستوری در برخی قسمت‌های داستان است که سبب شده است نشر کتاب از شیوایی و فصاحت لازم برخوردار نباشد. تکرار افعال، جا به جایی ارکان جمله، حذف فعل و فاعل بدون قرینه لفظی و معنوی و کار برد برخی واژه‌ها و عبارات دشوار و دیر یاب از جمله این موارد است. به نمونه‌ای از این موارد اشاره می‌کنیم:

«هیچ چیز آنجا نبود. از آنجا که پاککن با سواد بود. چون چیزهای زیادی خوانده بود، یعنی پاک کرده بود» (ص ۶) تکرار فعل «بود».

«حیرت کرده بود، از شکل و شمایل خودش واز درازی پایه» (ص ۷) تا مرتب بودن ارکان جمله.

«همه تعجب پاککن یک باره تبدیل شد به اندوه» (ص ۷) عدم رعایت ترتیب ارکان جمله.

«قل خورد و به کشفی که کرده بود فکر کرد و قل خورد و فکر کرد و قل خورد» (ص ۱۰) تکرار بی‌مورد فعل.

«میز خوشحال بود، بالاخره کسی را پیدا کردم که با او حرف بزند» (ص ۱۰) تکرار فعل و جمله بندی نامناسب.

«اگر من نردبان بودم شاید تا حالا بارها زیرسنگینی بارها و...» (ص ۱۲) تکرار کلمه بارها، هر چند که با دو معنای متفاوت آمده است.

«[پاک کن] پرسید شما صاحب من رانیده‌اید؟» (ص ۱۱) کار برد ترکیب «من را» از لحاظ نگارش صحیح نیست.

بهرتر بود به جای آن از «مرا» استفاده می‌شد.

«از چند سال پیش تا به حال او می‌بزرگتر شدمو تحمل و زنش برای من مشکلتر شده است» (ص ۹) تکرار فعل.

«قل خورد و به کشفی که کرده بود فکر کرد...» (ص ۱۰) حذف فاعل و آوردن فعل در ابتدای جمله.

«هو رسید به یک گلدان بزرگ اما خالی» (ص ۱۸) شروع جمله با «هو» و حذف فاعل بدون قرینه.

«خدا می‌داند سینی عتیقه چقدر بزرگ بوده که حالا این قدر هم از او باقی مانده است» (ص ۲۵ و ۲۴) واژه «هم» زائد است.

«از مداد که دراز بود ترسیده بود» (ص ۳۰) چه کسی

ترسیده بود؛ سوسک یا پاک کن؟ در اینجا حذف فاعل، سبب ابهام در درک معنا شده است. البته مطالب بعدی نشان می‌دهد که سوسک ترسیده است، زیرا می‌گوید: «مثل اینکه شامه تیزم اشتباه کرده است». سوسک این جمله را از ترس مداد به زبان می‌آورد. از طرفی در صفحه ۳۱ آمده است: «ولی پاککن از مدادمی ترسید نه از سوسک». ذکر این جمله باعث ایجاد تناقض و ابهام می‌گردد.

«هن هیچ دوست ندارم حتی یک کلمه نادرست بنویسم. اما...» (ص ۲۲) استفاده دو قید برای تاکید از زیبایی عبارت کاسته است. از طرفی ناتمام ماندن جمله باعث می‌شود کودک جمله‌هایی را در ذهن خود جایگزین کند و این سبب از هم گسیختگی رشته کلام می‌گردد.

«مداد گفت بله و سوتی کشید. دردم هفت هشت مداد

قدو نیم قد جلوی آن دو ظاهر شدند. این مدادها هم گم شده بودند. از سرو کول هم بالا می‌رفتند تا پاک کن را ببینند.

پاککن اول تعجب کرد. بعد خنده اش گرفت و بعد قاه قاه زد زیر خنده. دست آخر گفت: شاید... اما چطور او را پیدا

کنیم؟» (ص ۲۵ و ۲۴) اینجا مطالبی است که مداد و پاک کن در پی یافتن صاحبشان با یک دیگر بیان نموده‌اند.

فاصله بین پرسش پاک کن و پاسخ مداد سبب شده است مطلب اصلی که جواب سؤال پاک کن است فراموش

شود و رشته سخن از میان برود. از طرفی استفاده مکرر از قید زمان «بعد» جمله بندی را نامرتب کرده است. کاربرد فراوان

سه نقطه نیز از ضعفهای نثر حاضر به شمار می‌رود.

«دیگر به بزرگ و کوچک شدن فکر نمی‌کرد» (ص ۳۸) حذف فاعل بدون قرینه.

«خرده پاککن‌ها را کنار هم چید و با آنها چند جمله نوشت نوشت: لفن کمک کنید بعد نوشت: من گوم شده‌ام مرا می‌بینید؟ بعد نوشت: لفن مرا بزرگ کنید.» (ص ۱۴)

تکرار بی‌اندازه فعل نوشت از لحاظ نگارشی نادرست است و عبارت را ضعیف ساخته است.

«تردیک سینی عتیقه رسیده بود وقتی گلدان داد زد.» (ص ۲۱) عدم رعایت ترتیب ارکان جمله.

در این داستان کاربرد برخی کلمه‌ها برای کودک که مخاطب کتاب است نامناسب بوده، فهم مطالب را با سختی مواجه می‌سازد. به این نمونه‌ها توجه کنید: «خودش را برانداز

کرد» (ص ۷) «برای خودم کیا و بیایی داشتم» (ص ۱۱) «و برانداز می‌کرد» (ص ۲۲) «کسید احساس بزرگی» (ص ۳۹)

«برای خودش دست و پا کرده بود» (ص ۲۷) «سوسک نه گناشت و نه برداشت» (ص ۲۸). «روز مرگی» (ص ۲۴).

«دردم (ص ۲۴) «دست آخر» (ص ۲۵) «هول کرد» (ص ۶)

در اثر حاضر از نظر مفهوم و محتوا نیز مشکلاتی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

«فضای زیر میز بزرگ بود. هیچ چیز آنجا نبود. دوروبرش را با دقت نگاه کرد و یک دفعه جلوی یک میله

نقرم‌ای رنگ، کوچولوی گرد سبز رنگی دید.» (ص ۲۵) نویسنده ابتدا گفته است که هیچ چیز در آنجا نبود، ولی در ادامه با

اشاره به میله نقرم‌ای رنگ، حرف پیشین خود را نقض کرده است.

«پاک کن با کله به پایه فلزی صندلی برخورد کرد.» (ص ۶) کودک نمی‌تواند سریع و حین مطالعه کتاب، ارتباط

میان «میله نقرم‌ای رنگ» و «پایه فلزی صندلی» را دریابد.

«کوچولوی گرد سبزرنگ آن قدر سفت و محکم به نظر نمی‌رسید» (ص ۶) این جمله پس از اینکه پاک کن تصویر خود را در پایه صندلی مشاهده می‌کند، آمده است. آیا پاک کن

این موجود سبز رنگ را لمس کرده بود که به نظرش محکم نمی‌رسید؟ مگر پاک کن در ابتدا می‌دانست که شکل منمکس

شده در پایه صندلی تصویر خودش است؟

«به جای منفجر شدن، قاه قاه زد زیر خنده» (ص ۷) آیا منفجر شدن صندلی ارادی بوده، که جای آن را با خندیدن

عوض کرده است؟ مگر نه این است که صندلی از روی عصبانیت دچار این حالت شده بود؟

«پاک کن از این صدای بلند نخراشیده هراسان شد» (ص ۷) کدام صدا؟ بهتر بود پیش از این جمله به اینکه «صندلی با صدای بلند خندید» اشاره می‌شد.

«آقای دراز و نقره‌ای گفت» (ص ۷) مگر پاک کن نمی‌دانست که میله (آقا) دراز و نقره‌ای همان پایه صندلی

است؟ از طرفی چرا آقا؟ آیا پیش از این به جنسیت صندلی اشاره‌ای شده بود؟

در ابتدای داستان آمده بود که پاک کن انگشتان صاحبش را می‌شناخته است، نه خود او را یعنی جزء رامی شناخته

است، نه کل را. ولی در جای دیگر می‌خوانیم که «پاککن تا اسم آدمها را شنید، تند پرسید شما صاحب من را ندیده‌اید»

(ص ۱۱) در اینجا این سؤال برای کودک به وجود می‌آید. که آیا پاک کن انسانها رامی‌شناسد یا نه؟

«[پاک کن] قل خورد تا رسید کنار یک دیوار بزرگ

عنوان طولانی داستان در

خاطر نمی‌ماند و

برای کودک پیچیده

است.

اشکالات دستوری

فراوانی در کتاب به چشم

می‌خورد.

نویسنده بارها

فراموش کرده است که باید

دنیا را از نگاه یک شیء

کوچک روایت کند.

نقد ادبی

سادگی نوجوانانه یا ساده‌نگری

نام کتاب: خواب زورکی (قصه‌های من و اربابم)

نویسنده: مسلم ناصری

ناشر: برف

چاپ اول: ۱۳۷۷

شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۶۳ صفحه

بها: ۱۷۰ تومان

● اکبر هاشمی

می‌دانیم. برای آنکه بتوان داستانی نوشت، ابتدا باید اصول و مبانی داستان‌نویسی را آموخت و هنگامی که نویسنده‌ای اقدام به چاپ اثری می‌کند، قاعدتاً این حرکت نشان‌دهنده پختگی و تبحر نویسنده در اجرای تکنیک‌های فراگرفته در قالب داستان است.

در شناسنامه مجموعه داستان خواب زورکی تأکید شده است که این اثر برای نوجوانان و مجموعه‌ای داستانی طنز است.

با این توضیح مشخص می‌شود که کار نویسنده این مجموعه دشوارتر از نویسنده یک داستان معمولی است. دشوار برای آنکه نوشتن برای گروه سنی نوجوانان، آن‌هم در قالب طنز، غیر از آشنایی با اصول و مبانی داستان‌نویسی، به اطلاعات کافی و لازم در حیطه روان‌شناسی و دنیای کودکان و نوجوانان و مقوله طنز نیاز دارد.

پسرک نوجوان با مادر بزرگش (بی‌بی بلیس) در یک روستا زندگی می‌کنند. نوه پیرمزن، نوکر ارباب (قنبر) است و در منزل ارباب کار می‌کند و اتفاقاتی که برای ارباب و پسرک روی می‌دهد، داستان‌های این مجموعه را تشکیل می‌دهند و در پایان هر قصه همین ارباب است که شکست

بایستی فکرمی‌کنند که یک گیاه در من رشد کرده است. آنوقت به تو آب می‌دهند و شاید تو بزرگ شوی و من را پر کنی و گل بدهی» (ص ۲۰) این جمله نشان‌دهنده این است که گل‌دان قصد یاری رساندن به پاک‌کن را دارد، ولی بلافاصله گل‌دان می‌گوید: «آن وقت خواهند فهمید که من چقدر بافایده و با استعداد و زیبا هستم.» (همان صفحه)

همان گونه که در داستان آمده است، سواد پاک کن در جمله‌ها و واژه‌های نادرست خلاصه می‌شود. پس او چگونه با عبارتی مثل «عاقبت جوینده یابنده بود» آشنایی داشته است؟ آیا مفهوم این عبارت از خلال کلمات نادرست استنباط نموده یا خودش قبلاً آن را می‌دانسته است؟

مسئله دیگر این است که چرا زاویه دید تمام‌تصاویر احضار شده در داستان از قبیل تخت‌خواب، پله‌میز و صندلی و... تحتانی است؟ چرا برداشت کلی آنها از صاحبانشان تنها اعضایی است که در مقابل یا روی آنها قرار می‌گیرند؟ اگر شناخت آنها به دو لوله کلفت‌سرمه‌ای، کف زمین، دم پای و دو پوتین محدود می‌شود، پس آدمها را از کجا می‌شناسند که درباره آنان قضاوت نیز می‌کنند؟

«این سرنوشت وحشتناکی است که برای ابراز وجود به مرگ نزدیک شوی.» (ص ۲۷) درک معنای این جمله نه تنها برای کودکان دشوار است، بلکه گام‌ها از رشد و ترقی آنان خواهد شد. «کاش راهی برای بزرگتر شدن وجود داشت» (ص ۲۷) این جمله و جمله‌های پیشین و پسین آن طوری بیان شده‌اند که گویی کوچک شدن، نشانه فنا و بزرگ شدن نشانه بقاست.

مداد گفت: «می‌دانی برای ما مدادها دوست‌شدن با یک پاک‌کن مثل نزدیک شدن به مرگ است؟» (ص ۳۱) مگر پاک‌کن از مداد خواسته بود با او دوست شود که مداد این جواب را داده است؟

«لحظه یافتن آنچه که دنبالش می‌گردی، لذت بخش‌ترین لحظه زندگی است اما بعدش دیگر هیچ» (ص ۳۳) اولاً مضمون این جمله ربطی به داستان ندارد، زیرا پاک‌کن از ترس فرار کرده بود. ثانیاً چرا پس از یافتن چیزی که به دنبالش هستیم باید ناامید شویم؟ این نشان‌دهنده بی‌هودگی و پوچگرایی است و حاصل جز یاس و ناامیدی نخواهد داشت.

«یعنی دوباره همه چیز از سر گرفته می‌شود و تودوباره به همه چیز عادت می‌کنی و روزهای کسالت‌جاری که مثل هم هستند پشت سرهم می‌گذرند.» (ص ۳۴) کودکی که با مجهولات بسیاری رو به روستا و می‌خواهد از کشف آنها لذت ببرد با خواندن این جمله‌ها چه احساسی خواهد یافت؟ او با خود خواهد گفت: «وقتی سرانجام هر کشف لذت‌بخشی بی‌فایده و کسالت‌آور است، پس همان بهتر که هیچ کوششی از ابتدا وجود نداشته باشد.»

در پایان داستان آمده است که پاک‌کن از مداد راه‌یافتن صاحبش را می‌پرسد و مداد در پاسخ می‌گوید: «ساده است. ما باید جای بلندی بایستیم تا او ما را ببیند.» (ص؟) پیش از این خواننده بودیم که مداد نیز گم‌شده بود. پس چرا مداد از این روش (ایستادن بر روی بلندی) برای پیدا کردن صاحب خودش استفاده نکرده است؟

مداد در ادامه می‌گوید: «من در انتهای این خیابان سکوی بلندی سراغ دارم.» (ص ۳۵) پاک‌کنی که دربرخورد با میز، آن را دیوار قهوه‌ای بزرگ می‌داند یا به سینی، صفحه گرد می‌گوید، خیابان به آن بزرگی را از کجا می‌شناسد؟ درباره اشیاء، بسیار کمتر از حیوانات و انسانها قصه نوشته شده است.

قهوه‌ای رنگ» (ص ۱۰) دیدار پاک‌کن و میز با این جمله آغاز می‌شود. اطلاق دیوار بزرگ قهوه‌ای به میز از سوی راوی نادرست است. اگر این توصیف از زبان پاک‌کن ارائه می‌شد جای تعجبی نداشت. زیرا میز در برابر جثه کوچک پاک‌کن می‌تواند به صورت دیوار بزرگ جلوه کند، اما آیا یک میز در برابر یک انسان (راوی) باز هم یک دیوار بزرگ قهوه‌ای رنگ است؟ از طرفی در ادامه داستان، نویسنده تخت‌خواب را که بزرگتر از میز است به اسم واقعی خود می‌خواند پس چه لزومی دارد که برای میز از عبارت دیوار بزرگ قهوه‌ای استفاده شود؟

«میز! یاد روزهایی افتاد که درخت تناوری بود و آدمها زیر سایه‌اش می‌نشستند» (ص ۱۰) از کجا معلوم که جنس میز از فلز یا چیز دیگری غیر از چوب نباشد؟ آیا تنها اشاره به رنگ قهوه‌ای می‌تواند جنس میز را هم تعیین کند؟

میز خطاب به پاک‌کن می‌گوید: «من خوب می‌دانم تو چه حالی داری؟» (ص ۱۱) آیا پیش از این، پاک‌کن شکایتی کرده یا درباره خودش حرفی زده که باعث آگاهی میز از وضعیت او شده است؟

وقتی [پاک‌کن] قل خورد و از زیر میز بیرون آمد، میز هنوز داشت غر می‌زد.» (ص؟) در تصویر و در جمله‌های گذشته مشخص شد که پاک‌کن مقابل میز قرار گرفته است، نه در زیر آن.

در برخورد سینی عتیقه و پاک‌کن آمده است که سینی پیش خودش می‌گوید: «[پاک‌کن] کمی نرم است، دوام زیادی ندارد.» (ص ۲۲) آیا سینی، پاک‌کن را لمس کرده است که از نرمی او سخن می‌گوید؟ آیا هر چیزی که نرم و لطیف باشد دوام نخواهد داشت؟

سینی وقتی با پاک‌کن درد دل می‌کند، به مفاهیم و نکاتی اشاره می‌کند که بیانگر عشق و علاقه است. درواقع سینی نقش عاشق شکست خورده‌ای را ایفا می‌کند که می‌خواهد تجربیات تلخ خود را برای دیگری بازگوید. آیا کار برد مفاهیمی از قبیل «نخستین نگاه»، «نخستین آشنا» و «نخستین کلمه» در ادبیات کودکان مناسب است؟ کودکی که مجهولات زیادی در ذهن دارد و درعالم رویا و تخیل سیر می‌کند، چگونه می‌تواند این واقعیات را که مختص دنیای بزرگسالان است درک کند؟ در برخورد پاک‌کن و گل‌دان، آیا گل‌دان قصد کمک کردن به پاک‌کن را دارد یا با خودخواهی به فکر خودش است؟ گل‌دان به پاک‌کن می‌گوید: «اگر روی من